

نامه پاریسی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲

ویژه‌نامه بزرگداشت حکیم ناصرخسرو قبادیانی

شهریورماه ۱۳۸۲ - دوشنبه

زمان و مکان در سفرنامه ناصرخسرو

لیلا رضایی^۱

ناصرخسرو در چهل و دو سالگی، دستخوش تحول روحی عظیمی شد که مسیر زندگی آینده‌اش را به کلی تغییر داد. در نتیجه این تحول، که خود وی به صورت نمادین از آن به عنوان یک خواب یاد می‌کند، همه لذات جسمانی را طرد کرد و از شغل دیوانی خویش از بلخ استعفا داد. در این زمان، مرو تحت فرمان چغری بیک سلجوقی، برادر طغرل بود. ناصرخسرو در ۴۳۷ ق / ۱۰۴۵ م عزم سفر، و به ظاهر قصد زیارت خانه خدا، کرد. در شعبان همان سال او به همراه یکی از برادرانش، ابوسعید، و یک خدمتکار هندی، پای در راه سفری نهاد که تقریباً هفت سال به درازا کشید. وی از نقاط مختلف ایران گذشت، چند روزی را در قلعه شمیران گذراند، و سپس به سیاحت آسیای صغیر و شام و فلسطین پرداخت. در صفر ۴۳۹ ق وارد قاهره شد و المؤید شیرازی نیز در همان سال به قاهره رسید.

ناصرخسرو سه سال یعنی تا ذی‌الحجه ۴۴۱ ق در قاهره ماند. در طی این توقف به دیدار مستنصر نایل آمد و احتمالاً با المؤید نیز رابطه نزدیکی برقرار کرد. المؤید فی‌الدین ابونصر شیرازی یکی از برجسته‌ترین والیان فاطمی عهد مستنصر و در عین حال نویسنده‌ای پرکار،

شاعر و سیاستمدار بود.^۱ ناصر خسرو در قاهره بود که پس از دیدن تعلیمات لازم، در تشکیلات دعوت فاطمی مقامی مهم یافت. وی از طریق حجاز، یمامه، بحرین، جنوب عراق و ایران به موطن خود بازگشت و در جمادی الثانی ۴۴۴ ق وارد بلخ شد. این تاریخ سرآغاز مهمترین دوره زندگی اوست.

وی بی‌درنگ به عنوان یک داعی فاطمی یا، چنان‌که خود گوید، حجت خراسان، به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداخت؛ پایگاه خود را در بلخ قرار نهاد، و از آنجا فعالیت‌های دعوت را به نیشابور و دیگر شهرهای خراسان گسترش داد. اما پس از مدتی کوتاه، موقیتهای او دشمنی علمای سنی را، که از پشتیبانی حکمرانان سلجوقی برخوردار بودند، برانگیخت. در طی این دوره و پس از بازگشت او از قاهره بود که به طبرستان (مازندران) رفت تا در منطقه دریای خزر، که مذهب تشیع نفوذ داشت، برای نهضت فاطمیان تبلیغ کند. پس از آن، ناصر خسرو به بلخ بازگشت؛ در آنجا مورد آزار و اذیت شدیدتر سنیان قرار گرفت. او به بدبینی و الحاد متهم کردند، قرمطی خواندند، و خانه‌اش را ویران ساختند؛ حتی قصد جان او را کردند و مجبورش ساختند تا خانه و موطن خود را رها کند و بگریزد. وی تحت شرایط و اوضاع احوال نامعلومی به دره یمگان، منطقه‌ای کوهستانی در جیحون علیا، پناه برد. در آنجا طی مدتی حدود پانزده سال ناصر خسرو بیشتر آثار خود، از شعر و نثر، را به وجود آورد.^۲

ارزش تاریخی و جغرافیایی سفرنامه

سفرنامه ناصر خسرو از مهمترین کتابهای قرن پنجم هجری به شمار می‌آید، چرا که نویسنده کتاب در همان دوره حضور داشته و خود شاهد بسیاری از جریانها بوده است. با این حال نباید از نظر دور داشت که اوضاع و شرایط اجتماعی آن دوره برای حکیمی چون ناصر خسرو، که واقعیات را بیان می‌کند، آن چنان مساعد نبود که وی به راحتی بتواند بسیاری از وقایع آن دوران، از جمله اوضاع پریشان اجتماعی و فکری دوران حکومت ترکان سلجوقی، را در کتابش بیاورد. از این رو در سفرنامه فقط گهگاه به اشاراتی در این زمینه برمی‌خوریم که در همان موارد هم ناصر خسرو سعی می‌کند به سرعت از کنار آنها بگذرد. اگر او به شهر مرو می‌رسد و به سرعت از آن می‌گذرد، خود دلیلی است بر اوضاع اجتماعی آن زمان که ناصر خسرو تمایلی به توصیف آن نداشته است. ولی در عوض، چون به حدود

دیلمستان می‌رسد، از امیر علوی آنجا تعریف می‌کند و خود این امر نشانگر تمایل وی به حکومت علویان است.^۱ این‌گونه اشارات را از جمله در توصیف قاهره و مصر هم می‌توان دید که هر یک گویای برخی از اهداف وی است، که البته با ظرافتی خاص توسط این حکیم بیان شده است.

در باب ارزش جغرافیایی سفرنامه باید گفت توصیف ناصر خسرو از شهرها و دیگر جایها، که به چشم خود دیده، در تمام کتابهای به جا مانده از آن دوره، شاید بی‌نظیر باشد. وی از شهرهایی که در هزار سال پیش بنا شده و آثاری که دیده، چنان وصفی به دست می‌دهد، که امروز می‌توان نمونه کاملی از آنها تهیه کرد. قاهره، لحسا، کعبه، زمزم، صفا، مرو، مکه و بیت‌المقدس به‌ویژه این‌گونه کامل وصف شده‌اند.

ناصر خسرو به هر شهری یا منطقه‌ای که می‌رسد، ابتدا به توصیف شرایط خاص جغرافیایی آن می‌پردازد که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: آب و هوا، کوهها، بیابانها، رودها و چشمه‌های آن شهر، فاصله شهرها و روستاها از یکدیگر، توصیف بناها شامل استحکاماتی نظیر برج و باروها و دروازه‌ها، و نیز وصف برخی از اماکن زیارتی نظیر مساجد و مقبره‌های بزرگان، و سرانجام بازارها. وی به علاوه درباره آبادی و حاصلخیزی یا قحطی در هر منطقه توصیفاتی دارد، کشاورزی آنها را توصیف می‌کند و به برخی از حوادث طبیعی چون زلزله نیز اشاراتی دارد.^۲

توصیف ناصر خسرو از شرایط اجتماعی مکانها

ناصر خسرو در سال ۴۳۷ ق از مرو، در شرق ایران، آهنگ سفر قبله می‌کند. وی در گذر از مناطق شمالی ایران، به توصیف کلی برخی از ویژگیهای آنها می‌پردازد، و این، در مقایسه با توصیفهای مفصلی که وی بعداً از شهرهای بیت المقدس، قاهره و مکه می‌آورد، بسیار گذرا و مجمل به نظر می‌رسد.

وی درباره شهر مرو می‌نویسد: «در ربیع‌الاول سنه سبع و ثلاثین و اربعمائه که امیر خراسان ابوسلیمان چغری بیک داود بن میکائیل بن سلجوق بود، از مرو برفتم.»^۳ به‌رغم عظمت مرو در آن دوران و دقت ناصر خسرو در وصف موقعیت شهرها، وی بی‌اعتنا به

۱. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱.

۲. ناصر خسرو، سفرنامه، صص ۶، ۶۴، ۵۱، ۵، ۲۴، ۹۸، ۹۵ و....

۳. همو، همان، ص ۲.

اوضاع این شهر از آن عبور می‌کند و بی‌شک نارضایتی از زمانه وی را به سکوت واداشته است. این شهر از زمان فتح خراسان به دست مسلمانان تا روزگار طاهریان همواره دارای اهمیت بود و دارالاماره نیز محسوب می‌شد. این موضوع از نوشته حافظ ابرو آشکار است: «بعد از آن‌که مسلمانان خراسان را فتح کردند، هرکسی به حکومت خراسان آمد، دارالاماره مرو بود.»^۱ در واقع، در قرن پنجم هجری بود که حکام سلجوقی مرو را مرکز حکومت خود قرار دادند.^۲ اما پیش از پی‌گیری توصیف‌های ناصرخسرو، مختصری در باب اوضاع اجتماعی و سیاسی منطقه خراسان از قرن سوم تا اوایل قرن پنجم می‌آوریم.

خراسان و ماوراءالنهر در عصر سامانیان مرکز تجدید حیات فرهنگی گردید که از جلوه‌های آن ظهور زبان فارسی و شکل گرفتن آن در اشعار حماسی ملی ایران و توسعه نوعی سبک معماری و نقاشی اسلامی بود. هنگامی که این سرزمین پهناور به دست غزنویان افتاد، ایشان نیز به تقلید از سامانیان به ترویج علم و ادب و تشویق شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان پرداختند. در این دوره اکثریت مردم خراسان و ماوراءالنهر سنی‌مذهب بودند، موطن واقعی شیعیان در نواحی غربیتر، در ولایات ساحلی دریای خزر و شهرهای پادگانی عربها، نظیر قم و قزوین، قرار داشت. ناحیه‌ای از خراسان، یعنی بیهق یا سبزوار، بعدها نقش مؤثری در اشاعه تشیع در مشرق ایران ایفا کرد، و فرقه اسماعیلیه پیروان خراسانی بسیار یافت.^۳

سپس در اوایل سال ۴۳۶ ق / ۱۰۳۵ م سه رهبر سلجوقی طغرل، چغری و بیغو خود را «بندگان امیرالمؤمنین» خواندند. تصرف نیشابور در ۴۲۹ ق / ۱۰۳۸ م نقطه عطفی برای آنان به شمار می‌آمد، زیرا اکنون خود را رئیس پایتخت اداری خراسان می‌دانستند.

سلجوقیان با رسوم زندگی متمدن آشنا نبودند، از این رو این توده‌های ترک با تمایلی که به غارت کردن داشتند، آماده بودند تا پایتخت اداری ولایت خراسان را ویران کنند.

ناصرخسرو در شروع سفر خود از مرو این چنین ادامه می‌دهد که «از مرو به سرخس شدم— که سی فرسنگ باشد— و از آنجا به نیشابور چهل فرسنگ است»^۴ و در جای دیگر می‌گوید: «به سبب تشویشی که در زوزن بود... یک ماه در قاین ماندیم... و سپس به شهر سرخس رسیدیم»^۵ از بیان این مطلب روشن می‌شود که در آن زمان سرخس در امن و آرامش بوده است. بنابر نکاتی که برخی از جغرافیدانان و نویسندگان مسالک و الممالک در

۱. حافظ ابرو، ۴۳.

۲. یاقوت، ۱۲۴/۵.

۳. طاهری، ص ۴.

۴. ناصرخسرو، همان، ص ۴.

۵. همو، همان، ص ۱۲۲.

قرنهای سوم و چهارم هجری، مستقیم و غیرمستقیم درباره سرخس گفته‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این شهر بسیار آباد و پر رونق بوده است^۱ و گاه نیشابور مرکز خراسان بود و زمانی مرو. به هر حال سرخس تا حد زیادی تحت تأثیر شاهراه تجاری بین این دو شهر، راه ابریشم، قرار داشت: هرگاه که ارتباط تجاری و دوستانه‌ای بین این دو شهر برقرار بود، سرخس نیرو می‌گرفت و گسترش می‌یافت، و زمانی که وضع اجتماعی یکی از این دو شهر دچار آشفتگی می‌شد، سرخس نیز سیر نزولی را پیش می‌گرفت. شهر سرخس در پرتو حکومت سلجوقی، خاصه در دوران ملکشاه و سلطان سنجر، با پدید آمدن امنیت، به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست یافت.^۲

ناصر خسرو در توقفی در نیشابور، شهر را این چنین وصف می‌کند: «روز شنبه یازدهم شوال در نیشابور شدم... حاکم زمان طغرل بیک محمد بود، برادر جغری بیک و بنای مدرسه فرموده و به نزدیک بازار سراجان ... و خود به ولایتگری به اصفهان رفته بود.»^۳

این شهر در قرن چهارم هجری شهری آباد و دارای استحکاماتی قابل توجه بود،^۴ چنان‌که حمدالله مستوفی، نیشابور را از اقلیم چهارم و ام‌البلاد خراسان می‌داند.^۵ ناصر خسرو احتمالاً به سبب نارضایتی از موقعیت زمان طغرل و ترکنازیهای وی، به توصیف این شهر بزرگ نمی‌پردازد، و دو اقدام امیر سلجوقی یعنی بنای مدرسه و ولایتگری را در کنار هم می‌گذارد و نه یکی را می‌ستاید و نه دیگری را نکوهش می‌کند.

ناصر خسرو پس از چند هفته شهر نیشابور را ترک می‌کند، سپس به قومس می‌رسد: «به راه کوان به قومس رسیدیم و زیارت شیخ بایزید بسطامی بکردم.»^۶ از آنجا که این منطقه شاهراه بزرگ شرق و غرب به شمار می‌آمد، از این رو همواره دستخوش درگیریها و حوادث بود. آل باوند از اواخر عهد سامانیان بر قسمتهایی از کوههای طبرستان تسلط یافتند.^۷ این خاندان توانستند در دو دوره، یعنی یک‌بار از ۳۹۷ تا ۴۰۵ ق، و بار دیگر از ۴۴۶ تا ۶۰۶ ق بر آن نواحی حکومت کنند.^۸

این منطقه در اوج قدرت در سلجوقیان، بودند جزو متصرفات آنان محسوب می‌شد، ولی بعد از مرگ ملکشاه و ایجاد هرج و مرج و نابسامانی، سرزمین قومس، از ۴۶۶ ق در

۱. ابن فضلان، ۶۲-۶۳؛ یعقوبی، ۶۴.

۲. سعیدی رضوانی، ۱۲۶-۱۲۷.

۳. ناصر خسرو، همان، ص ۴.

۴. ناصر خسرو، همان، ص ۴.

۵. مستوفی، ۱۴۷-۱۴۸.

۶. همان، ۱۶۱.

۷. ابن اسفندیار، ۱۵۲.

اختیار شهرياران آل باوند قرار گرفت. در اين دوره قومن، يکي از کانونهاي مهم اسماعيليان ايران محسوب مي‌شد، به طوري که در قومن و قهستان پانزده قلعه در اختيار آنان قرار داشت.^۱

از ديگر شهرهاي منطقه خراسان، که ناصرخسرو بدانها سفر کرده، از شهر طبس مي‌توان ياد کرد. وي مي‌گويد: «طبس شهري انبوه است گرچه روستا نمايد ... در آن وقت امير آن شهر گيلکي بن محمد بود و به شمشير گرفته بود و عظيم ايمن و آسوده بودند مردم آنجا...»^۲.

شهر طبس يکي از نواحي قهستان به شمار مي‌آيد که خاندان سيمجوريان، از دوره ساماني در آن ناحيه حکومت را به دست داشتند. اين خاندان در تمام اين دوران - که گويي از ۲۹۸ تا ۴۸۴ ق، به مدت ۱۸۶ سال ادامه يافت - قهستان را پايگاه قدرت خود قرار دادند. پايان کار اين خاندان را ۴۸۴ ق دانسته‌اند.^۳ سيمجوريان شيعي مذهب بودند و از حاميان نهضت‌هاي مردمی محسوب مي‌شدند.^۴

با روي کار آمدن سلجوقيان و ضعف حکومت مرکزي غزنويان، پادشاهان آل بويه چند سالي در نواحي قهستان حکومت کردند. سپس در سال ۴۳۳ ق ترکان سلجوقي آن سرزمين را تحت سلطه خود درآوردند. هنگامي که جنگ و اغتشاش در اين ناحيه ميان آل بويه و ترکان سلجوقي درگرفت، اسماعيليان از موقعيت استفاده کردند و قلعه‌هايي را خاصه در شهر طبس بنيان نهادند.^۵ به اين ترتيب اسماعيليان، پس از ۴۳۲ ق و با ورود سلجوقيان در شهر طبس جاي گرفته‌اند. امير ايشان ابوالحسن گيلکي بن محمد تا ۴۴۴ ق در آنجا حکومت مي‌کرد، تا اين که در ۴۵۵ ق سلجوقيان طبس را باز پس گرفتند. در اين مدت اين خاندان گاهي ضعيف، گاه مغلوب سلجوقيان بودند و گاه نيز نیرو مي‌گرفتند.^۶

شهر قاین، از شهرهاي ديگري است که در اين محدوده قرار دارد. ناصرخسرو اين شهر را چنين توصيف مي‌کند: «قاین شهري بزرگ و حصين است، گرد شهرستان خندقي دارد و مسجد آدينه به شهرستان اندر است.»^۷ قاین نيز چون ديگر شهرهاي ناحيه قهستان، در اوایل سده چهارم هجري در دست سيمجوريان بود.^۸ اين شهر در دوره سلجوقيان، يعني از رجب

۱. حقيقت، ۱۴۳-۱۴۹.

۲. ناصرخسرو، همان، ۱۱۹-۱۲۰.

۳. فضل‌الله، ۱ / ۴۳، ۷۳، ۹۵.

۴. آييني، ۵۰-۷۲.

۵. همو، ۱ و ۲.

۶. ناصرخسرو، همان، ص ۱۲۱.

۷. کاشاني، ۱۴۴.

۸.

۴۴۶ ق تا شوال ۴۴۷ ق، دوبار هدف حمله امیر یاقوتی، فرزند ابوسلیمان داود (چغری بیک) قرار گرفت.^۱

در ۴۸۴ ق اسماعیلیان به قاین حمله کردند و زمام امور را به دست گرفتند.^۲ آنان توانستند در قهستان از جمله در شهر قاین، دژهای محکمی برپا دارند.^۳ اقتصاد آنان در پرتو امنیت داخلی که اسماعیلیان برای آنها فراهم آوردند، بسیار شکوفا شد.^۴

ناصرخسرو با گذر از مناطق شمال شرقی، در منطقه عراق عجم، به شهر ری می‌رسد. او در اینجا به ذکر مسافتهای میان آن شهر و دیگر شهرها اکتفا می‌کند و توضیح بیشتری نمی‌دهد: «از بلخ تا به ری سیصد و پنجاه فرسنگ حساب کردم».^۵

سرزمین ری در قرنهای سوم و چهارم هجری در دست خاندان شیعی دیالمه بود. پس از آن که محمود غزنوی به آنجا دست یافت، بسیاری از شیعیان آنجا را به اتهام باطنی و قرمطی بودن از دم تیغ گذراند. مسعود غزنوی پس از شکست از ابراهیم ینال برادر طغرل، در ۴۳۳ ق راه ری را در پیش گرفت.^۶ از این رو مردمان آنجا شهر را ترک گفتند و راه دیاربکر و موصل را پیش گرفتند.^۷ طغرل بیک در ۴۳۳ ق از خراسان به ری آمد و از آنجا ری و سرزمینهای دیگر جبال را تصرف کرد، و ری را دارالملک خویش ساخت.^۸ شاهان سلجوقی غالباً سنی و متعصب بودند از این رو تاب تحمل عقیده مخالف و حضور شیعیان را در ارکان اداری و مناسب بالای جامعه نداشتند. از این منطقه، ناصرخسرو به سوی قزوین رهسپار می‌شود. در راه به دیه قوه می‌رسد که وضع بدو نابسامان اقتصادی آن، نظر ناصرخسرو را به خود جلب می‌کند. وی می‌نویسد: «به دیه قوه رسیدیم. قحط بود و در آنجا یک من نان جو به دو درهم می‌دادند».^۹

علت این قحطی را بایستی در نبود امنیت اجتماعی این منطقه جست‌وجو کرد، زیرا چنان که کمبود باران و خشکسالی را دلیل آن بدانیم، دامنه این قحطی بایستی به اطراف قوه نیز کشیده می‌شد؛ در حالی که قوه قسمتی از اراضی ساوجبلاغ، از نقاط نسبتاً پرآب و حاصلخیز به شمار می‌آمد و در همسایگی اش منطقه قزوین هم باید به قحط گرفتار می‌آمد؛ در حالی که ناصرخسرو در ادامه قزوین را شهری حاصلخیز

۱. خواندمیر، ۴۲۲/۲. ۲. سعیدزاده، ۱/۶۲۸-۶۳۷.

۳. ستوده، ۱۵۷-۱۵۶. ۴. لوییس، ۱۹۵. ۵. ناصرخسرو، همان، ص ۵.

۶. راوندی، ۱۰۲. ۷. ابن اثیر، ۳۴/۸. ۸. راوندی، ۱۰۴.

۹. ناصرخسرو، همان، ص ۵.

با باروها و دیوارهای بلند توصیف می‌کند.^۱

طغرل سه سال پیش از ورود ناصر خسرو، یعنی در ۴۳۴ ق، شهر قزوین را تسخیر کرد. وی مردی علوی را که صاحب نفوذ بود به حکومت آن برگزید، که احتمالاً بایستی همین مرد علوی بوده باشد که ناصر در سفرنامه از او یاد می‌کند. ناصر خسرو، به این موضوع که قزوین زیر نفوذ حکومت کدام یک از قطبهای قدرت ایران است نمی‌پردازد و تنها به توصیف حکومت مردی علوی اکتفا می‌کند. حکومت وی در نظر ناصر خسرو محقتر از حکومت طغرل است؛ بدین جهت بدون ذکر تسخیر شهر توسط طغرل و سرسپردگی مرد علوی به حکومت طغرل، از او به عنوان رئیس شهر یاد می‌کند.^۲

اصفهان از دیگر شهرهای مهم در این محدوده است که ناصر خسرو، به خوبی از آن یاد می‌کند: «شهری است بر هامون نهاده آب و هوایی خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد و خوش بیرون آید و شهر دیواری حصین بلند دارد و دروازه‌ها...»^۳

اصفهان در سال ۴۲۰ ق، توسط سلطان مسعود غزنوی تصرف شد. وی با گماردن حاکمی بر اصفهان، شهر را ترک کرد. اما اهالی شهر در غیاب سلطان سر به شورش برداشتند؛ مسعود بار دیگر به اصفهان بازگشت و به انتظام امور پرداخت.^۴ در سال ۴۷۳ ق ابو منصور فرامز - پسر علاءالدوله - پس از مرگ پدر، حاکم اصفهان شد، وی از خواندن خطبه به نام طغرل سلجوقی سرباز زد؛ طغرل در ۴۴۳ ق او را سرکوب و شهر را تصرف کرد. در همین زمان سلطان سلجوقی (طغرل) پایتخت خود را از ری به اصفهان انتقال داد.^۵ وی مبالغ بسیاری را صرف بناهای عمومی و گسترش شهر کرد.^۶ ولی پس از مرگ ملکشاه (۴۸۵ ق) اصفهان از رونق افتاد و اختلافات جانشینان او بر سر قدرت، زمینه را برای قدرت‌نمایی اسماعیلیه هموار ساخت.^۷

قبل از پرداختن به شهرها و مناطق شمال و غرب و مرکز ایران که بر مسیر ناصر خسرو قرار داشتند، جا دارد نکاتی در باب شرایط و اوضاع اجتماعی این نواحی بیاوریم.

با پیروزی سلجوقیان و امن شدن نواحی شرقی، راه تهاجم به مناطق غربی به روی آنان گشوده شد. در سال ۴۳۱ ق/ ۱۰۴۰ م ایران در پایان مرحله‌ای بود که مینورسکی آن را

۱. ناصر خسرو، همان، همانجا.
۲. نیکجو، ۶۰۲-۶۰۳.
۳. ناصر خسرو، همان، ص ۱۱۷.
۴. مافروخی، ۱۷۴-۱۷۵.
۵. سعیدی، ۱۷۱/۹.
۶. مافروخی، ص ۱۰۲.
۷. ابن اثیر، ۴۳۴-۴۳۵/۱۰.

«میان‌پردهٔ دیلمی» تاریخ ایران نامیده است.^۱ دودمانهایی که خاستگاه دیلمی داشتند، به رهبری شاخه‌های متعدد آل‌بویه، نه تنها در موطن اصلی خود بلکه در کوه‌های شمالی و شمال غربی ایران، تا نواحی دور دست جنوب، فرمان می‌راندند؛ همچنین با این دودمانها برخی از حاکمان از جمله امیران بنی مروان در دیار بکر، اخلاط و ملازگرد (۳۷۲-۴۸۹ ق/ ۹۸۲-۱۰۹۶ م) به عنوان دست‌نشانندگان فاطمی حکومت کردند. هر چند در سال ۴۴۳ ق تهاجم غزها به این ناحیه شکست خورد، اما سرانجام قلمرو مروانیان تحت سیادت و اقتدار سلجوقیان درآمد.^۲

بر کران غربی فلات ایران امارتهای متعدد عربی وجود داشت، از جمله بنی‌مزید در حله، بنی‌عقیل در موصل و بنی‌مرداس در حلب. این امارتهای شیعی مذهب، حایل میان دودمانهای رقیب آل‌بویه و فاطمیان، و بعدها میان سلجوقیان و فاطمیان قرار گرفتند، و اهمیت سوق‌الجیشی فراوانی یافتند.

دودمان دیلمی زیاریان (۴۸۳-۳۱۶ ق/ ۱۹۰-۹۳۸ م) در ولایات گرگان و طبرستان واقع در حاشیهٔ جنوبی دریای خزر حکومت می‌کردند و گاه بر ولایت قومس در جنوب کوه‌های البرز نیز فرمان می‌راندند. به این ترتیب در آستانهٔ تهاجم سلجوقیان به ایران، نواحی غربی و مرکزی کشور مرحلهٔ آخر نفوذ و سلطهٔ دیلمیان را در ایران می‌گذراندند. از آنجاکه امیران آل‌بویه در ایران بر ولایات پراکنده و دور از هم، نظیر ولایتهای ایرانی جبال و فارس، خوزستان و کرمان و ولایت عرب عراق و حتی عمان فرمان می‌راندند، از این رو حکومت آنان فاقد همبستگی جغرافیایی بود و این امر پراکندگی قدرت سیاسی در میان چندین عضو این دودمان را سبب گردید.

به این ترتیب محمود غزنوی در ۴۳۰ ق/ ۱۰۲۹ م ری را غارت کرد. ناحیهٔ واقع در جنوب و مغرب ری شامل اصفهان، همدان و کرمانشاه پیش از این ایام از کف آل‌بویه بیرون آمده بود، اما به دست خاندان کاکویه افتاد که دارای اصل و سنت دیلمی بودند و مناسبات نزدیکی با آل‌بویه داشتند.

در واقع پویایی ابن کاکویه عامل مهمی در کوتاهی مدت حکومت غزنویان بر ری بود و مسعود، سلطان غزنوی، ناگزیر دست‌نشانندی آنان را به رسمیت شناخت. چندی نگذشت که آنها (ابن کاکویه) دست‌نشاندهٔ سلجوقیان شدند. باگذشت چند سال، دسته‌های مختلف اغزها

از عوامل آشفته‌گی در سیاست مغرب و مرکز ایران بودند؛ غزنویان، آل بویه، کاکویه و امیران محلی می‌کشیدند از آنان بر ضد رقبای خود بهره‌برداری کنند، چندان که ناامنی این دوره، سبب برآمدن حصارهایی پیرامون شهرها گردید، نکته‌ای که در توصیف ناصر خسرو از اکثر شهرهای مسیرش دیده می‌شود.

ناصر خسرو در گذر از منطقه آذربایجان، از شهر تبریز به عنوان یکی از مهمترین شهرهای منطقه یاد می‌کند. او در سال ۴۳۸ ق وارد تبریز می‌شود و می‌گوید: «... و آن شهر قصبه آذربایجان است، شهری آبادان، طول و عرضش به گام پیمودم ... و حکایت کردند که به این شهر زلزله افتاد.»^۱

ناصر خسرو ظاهراً از نوع حکومت آذربایجان راضی به نظر می‌رسد و به خصوص از دیدار با قطران، شاعر تبریزی، شادمان است.^۲

ناصر خسرو همچنین در اینجا یکی از معدود اسناد تاریخی را که درباره زلزله بزرگ تبریز، که چهار سال پیشتر رخ داده بود، بر جای می‌گذارد. وی سپس «بالشگری از آن امیر دهبودان» از تبریز خارج می‌شود. این امر نشان می‌دهد که ناصر خسرو دور از زادگاه خود در شرق، به دربارهای محلی و دستگاههای دولتی دسترسی داشته است. در حقیقت، امیر دهبودان، یکی از اعضای خاندان ابن مسافر و فدایی اسماعیلی بود.^۳

آنگاه ناصر خسرو به شهر مرنند می‌رسد. این منطقه عرصه جنگ و جدال حکومتهای آذربایجان، گرجستان و ارمنستان با همدیگر از یک سو، و با فرستادگان خلفا از سوی دیگر، و به همین سبب ناامن و دستخوش غارت‌های مداوم بود. در این زمان (قرن پنجم) هر منطقه آذربایجان، اران، ارمنستان، گرجستان و مناطق همجوار آنها، تحت کشمکش حکام و سلاطین اعراب، ایران، روم، گرجستان و یا طوایف کرد^۴ قرار داشت. در ۴۴۹ ق طغرل سلجوقی تمامی این خطه را به زیر فرمان خود در آورد.

ناصر خسرو سفر خود را با گذر از خوی ادامه می‌دهد: «تا خوی بشدیم و از آنجا با رسولی برفتیم.»^۵

طغرل سلجوقی در ۴۵۴ ق به خوی آمد. به سبب مقاومت اهالی شهر، سلطان پس از دستیابی بر خوی، برخی از مردم شهر را اسیر و گروهی را به قتل رسانید.^۶

۲. همو، همان، همانجا.
۳. زنوزی، ۱۹۵-۱۹۶.
۴. ابن اثیر، ۱۰/ ۸۱، ۱۱۷.

۱. ناصر خسرو، همان، صص ۷-۸.
۲. هانس برگر، ۱۳۳-۱۳۴.
۳. ناصر خسرو، همان، ص ۸.

ناصر خسرو پس از گذشتن از منطقه آذربایجان روانه دیاربکر می‌شود. شهر اخلاط یکی از شهرهای این منطقه است. وی از آنجا می‌گذرد و شهر را چنین توصیف می‌کند: «این شهر اخلاط، به سه زبان سخن می‌گویند: تازی، پارسی و ارمنی، و ظن من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر نهاده‌اند.»^۱ در اخلاط همواره میان مسلمانان، ترکان و بیزانسیها جابه‌جایی وجود داشت؛ از این رو ناصر خسرو با اشاره به چندگانگی زبان در این شهر، به این مسئله نیز اشاره می‌کند.^۲

بطلیس، شهر دیگر این منطقه است: «به شهر بطلیس رسیدیم به دره‌ای نهاده بود.»^۳ در قرن پنجم هجری، که آناطولی به دست ترکان افتاد، بطلیس بارها محل عبور طوایف و قبایل ترک شد؛ به ویژه در فتح ملازگرد که پیروزی نصیب آلب ارسلان گردید، بطلیس گذرگاه قشون ترک قرار گرفت؛ اما چون فرمانروایان آن شهر، تابعیت سلجوقیان را پذیرفتند، حاکمیت این شهر در دست آنان باقی ماند.^۴ پس از این شهر، ناصر خسرو به شهر ارزن می‌رود و از آبادانی آن شهر می‌گوید: «شهری آبادان و نیکو بود با آب روان و بساتین و اشجار و بازارهای نیک.»^۵ از دروازه‌ها و برج و باروهای مستحکم این شهر به تفصیل یاد می‌کند: «چهار دروازه بر این شهر است همه آهن، بی‌چوب، هر یکی روی جهتی از جهات عالم.»^۶ در ۳۶۷ ق ارزن به دست شاهان آل‌بویه اداره می‌شد؛ سپس زیر فرمان خاندان مروانی (آل مروان) قرار گرفت. آنان در ۴۳۳ ق/۱۰۴۲ م غزان به ارزن حمله بردند و پس از غارت، آنجا را به ویرانی کشانیدند. اهالی ارزن در ۴۴۱ ق به دست سلجوقیان قتل و عام شدند.^۷

ناصر خسرو سفر خود را به طرف شام ادامه می‌دهد. این سرزمین از دیرباز به سبب موقعیت خاص سوق‌الجیشی آن، به عنوان پل ارتباطی بین شرق و غرب، همواره مورد توجه دولتها و حکومتها قرار داشت.

سرزمین شام پیوسته در حال دست به دست شدن میان قدرتهایی چون قرامطه، اخشیدیان و سپس بین حمدانیان و بیزانسیها بود؛ سپس فاطمیان توانستند بر این ناحیه چیره شوند. در این منطقه، ناصر خسرو طی دیدار از شهر حلب، آن را شهری نیکو توصیف می‌کند و

۱. ناصر خسرو، همان، ص ۸.

۳. ناصر خسرو، همان، ص ۹.

۵. ناصر خسرو، همان، همانجا.

۷. ابن اثیر، ۱۰ / ۲۲۵.

۲. ابن عبری، ۷۱.

۴. اینانج، ۵۲۷/۲.

۶. همو، همان، ص ۱۱.

می‌گوید که باروی عظیم دارد.^۱ در سده پنجم هجری سرزمین شام صحنه برخورد دو نیروی سیاسی - مذهبی، عباسیان و فاطمیان مصر بود. امیران محلی گاه از این اختلافات بهره می‌بردند و دم از استقلال می‌زدند. این کشمکش در حلب آشکارتر بود.

حلب در ۴۳۴ ق در دست یکی از افراد خاندان آل مرداس اداره می‌شد. آنان با فرستادن هدایایی به دربار مصر، برای خلیفه المستنصر، فرمانروایی خود را بر حلب و پیرامون آن تثبیت می‌کردند.^۲ در شهر بیروت، ناصر خسرو بیشتر به بناهای سنگی، به ویژه یک طاق عظیم سنگی اشاره می‌کند. وی در گذر از شهرهای صور و صیدا، به توصیف آبادانی و رونق آنها نیز می‌پردازد.^۳

ناصر خسرو پس از شهرهای ساحلی، به عکا می‌رسد. وی (در ۴۳۸ ق) به قصد زیارت، روانه کوه مشاهده انبیا می‌شود، و یک روز را در عکا می‌گذراند.^۴ این شهر به عنوان بندرگاهی در جنوب سوریه از دیرباز از نظر تجاری و نظامی دارای اهمیت بود. تا قبل از حمله صلیبیان به شام، عکا در دست مسلمانان و تحت نظر امیران مصری اداره می‌شد.

یاقوت از عکا به عنوان شهری با برج و بارویی مستحکم یاد می‌کند.^۵ شهر عمده دیگر، پیش از رسیدن به بیت المقدس، رمله است که ناصر خسرو به معماری و صنعت آن اشاره دارد.^۶ وی چون به بیت المقدس می‌رسد، توصیف زیبایی از این شهر ارائه می‌دهد: عمارتها، برج و باروها و اماکن زیارتی آن را با دقت بسیار توصیف می‌کند و پس از توضیحی درباره موقعیت جغرافیایی شهر، به معرفی محراب زکریا، مهد عیسی، مسجد الاقصی، صفت دکان، و قبة الصخره می‌پردازد. وی به هر جایی که می‌رسد، مساحت و اندازه‌های هر مکان، نوع معماری و سابقه تاریخی آن را با دقت بسیار بیان می‌کند. برای ناصر خسرو بیت المقدس پر از جاهای متبرک و مکانهایی برای نماز و دعا و مراقبه است؛ وی در بسیاری از آنها نماز گزارده و نیایش کرده است.^۷

اندکی پس از فتح مصر به دست فاطمیان، فلسطین و بیت المقدس به زیر سلطه آنان در آمد و از حدود اواسط قرن پنجم، بیت المقدس به تدریج، به عنوان شهر اصلی، جانشین رمله شد.^۸ ناصر خسرو، در طی مسیر، به شهر قاهره می‌رسد وی سه سال در قاهره به سر می‌برد و

۲. ابن عدیم، ۲۵۵/۱ - ۲۷۱.

۴. همو، همان، صص ۲۲-۲۳.

۶. ناصر خسرو، همان، ص ۲۵.

۸. انطاکی، ۲۰۱/۲.

۱. ناصر خسرو، همان، ص ۳.

۳. ناصر خسرو، همان، ص ۱۸.

۵. یاقوت، ۱۳/۱۷۷.

۷. هانس برگر، ۱۵۱.

هیچ‌گاه از تحسین آن شهر خسته نمی‌شود. قاهره به دست فاطمیان، به‌عنوان شهری سلطنتی، بنیان یافت و پایگاه سازمان پیچیده‌ای، مبتنی بر سلسله مراتب دعوت اسماعیلیه شد. در واقع در این دوره بود که اسماعیلیان پایدارترین ارمانهای خویش را به الاهیات و فلسفه اسلامی و به‌ویژه به اندیشه و تفکر شیعی اختصاص دادند. در مصر، فاطمیان، نسبت به جوامع دینی و نژادی دیگر، از یک خط مشی مسالمت‌آمیز و اغماض‌گرایانه پیروی می‌کردند.

ناصر خسرو در ۴۳۹-۴۴۱ ق/۱۰۴۷-۱۰۵۰ م، از قاهره دیدن کرده و شرحی روشن و زنده از اوضاع غبطه‌برانگیز مصر و شکوه پایتخت فاطمیان بر جای گذاشته است.^۱ در حقیقت، ثبات سیاسی و رفاه و رونق اقتصادی، به دولت فاطمی این توانایی را داد که منابع لازم را برای تقویت و تداوم عملیات و کارهای خود در راه رفاه عمومی به حرکت در آورد. فاطمیان کتابخانه‌های بزرگی در قاهره تأسیس کردند و در نتیجه کوششهای آنان، پایتخت دولتهای فاطمی مرکز پررونق تحقیقات اسلامی، علوم و هنر و فرهنگ شد. دعوت فاطمیان، حتی پس از آن‌که سلجوقیان سنی‌مذهب در ۴۴۷ ق/۱۰۵۵ م، جای آل‌بویه شیعی مذهب را به عنوان اربابان جدید عباسیان گرفتند، با موفقیت تمام در سرزمینهای شرقی تبلیغ می‌شد. ناصر خسرو یکی از بزرگترین داعیان روزگار المستنصر بود که نقشی اساسی در ترویج کیش اسماعیلی در مناطق دور افتاده شرقی دنیای ایرانی بر عهده داشت.

شهر اسکندریه، که ناصر خسرو به وصف آن می‌پردازد، در اوایل ۳۵۸ ق به دستور المعزالدین، خلیفه فاطمی، و به دست جوهر، فتح شد و بدین سان مصر به دست فاطمیان افتاد.^۲ شهر اسیوط، در همین منطقه، نیز از دیرباز به دلیل موقعیت خاصش، یعنی قرار گرفتن در حاصلخیزترین بخشهای دره نیل، به عنوان گذرگاه طبیعی راههای بزرگ کاروان‌رو شهری مهم بوده است. از گزارشهای کوتاهی که جهانگردان مسلمان در سیر و سیاحت خویش در اسیوط به دست داده‌اند، می‌توان دریافت که این شهر در سراسر دوره اسلامی شکوفا بوده است؛ از جمله ناصر خسرو و ابن جبیر، در گذر از صعید مصر، به آنجا رفتند.^۳

ناصر خسرو در گذر از منطقه مغرب می‌نویسد: «قبروان ولایتی است شهر معظمش سحلماسه است که به چهار فرسنگی دریاست، شهر بزرگ، بر صحرا نهاده».^۴ دوره میان زمان انتقال فاطمیان به مصر، تا ظهور دولت مرابطان (۳۶۲-۴۵۰ ق /

۱. ناصر خسرو، همان، ص ۴۹.

۲. ابن اثیر، ۸/۵۹۰؛ مقریزی، ۱/۱۷۴.

۳. ناصر خسرو، همان، ص ۷۹؛ ابن جبیر، ۶۰.

۴. ناصر خسرو، همان، ص ۵۰.

۹۷۳-۱۰۵۸ م) که حدود ۸۵ سال به درازا می‌کشد، از پیچیده‌ترین دوره‌های تاریخ مغرب به شمار می‌رود و از پرآشوبترین و پرحادثه‌ترین آنهاست. این دوره شاهد ظهور دولت بلکین بن زبیری صنهاجی است؛ این نخستین دولت اسلامی به شمار می‌رود که بربرها، پس از گرویدن به فرهنگ عربی و اسلامی، آن را بنیاد نهادند.

ناصرخسرو قاهره را ترک می‌گوید و به سوی خانه خدا می‌رود. روز عزیمت برای او به راستی که روزی مهم است، از این رو، تاریخ، محل و اوضاع و احوال موجود را هنگام حرکت ذکر می‌کند. وی بار دیگر در نقش یک دلیل و راهنما ظاهر می‌شود و مشخصات هر ناحیه را یادآور می‌شود.^۱ با رسیدن به این مرکز مقدس، ناصرخسرو، به توصیف خانه کعبه، حجر الاسود، مسجد الحرام، چاه زمزم و سقایة الحاج می‌پردازد و از مراسم و شکوه تشریفات عبادی آن به تفصیل سخن می‌راند. وی پس از شش ماه توقف در مکه در سال ۴۴۳ ق به اقامت خود در آنجا پایان می‌دهد.

«چون از مکه به جانب جنوب روند به یک منزل به ولایت یمن می‌رسند.»^۲ یکی از موفقیت‌های بزرگ دولت فاطمی در یمن به دست آمد: در آنجا کیش اسماعیلی در سراسر قرن چهارم هجری دوام آورده بود.

ناصرخسرو در بازگشت، از راه جزیره آبادان، یا عبادان، به ایران باز می‌گردد. وی در چهار فرسنگی بندر مهروبان از کشتی پیاده می‌شود و به سبب ناامنی راهها و وجود دزدان در راههای خوزستان، ناچار مدتی در این منطقه می‌ماند. ناصرخسرو از نابسامانی اوضاع خوزستان، که مسبب آن پسران امیر ابوکالیجار بویه بودند، بسیار ناراضی به نظر می‌رسد. «من در این شهر مهروبان بماندم و سبب آن که گفتند راهها ناامن است از آن که پسران اباکالیجار را با هم جنگ و خصومت بود.»^۳ به این ترتیب ظاهراً در جنوب ایران هم هنوز قدرت واقعی و نیرومندی دست‌اندرکار امور حکومتی نبود، و حیطة قدرت سلطان (طغرل) به خوزستان نرسیده بود.

شهر ارجان در دوران اسلامی و تا به روزگار دیلیمان آباد بود. پس از آن که ناصرخسرو شهر را ترک می‌کند زلزله‌ای در شهر اتفاق می‌افتد. ابن بلخی، شصت سال پس از ناصرخسرو، ویرانی شهر را توصیف می‌کند.^۴

ارجان در ۴۴۷ ق/ ۱۰۵۷ م به تصرف سلجوقیان در آمد. علی‌رغم موضع بسیار

۲. همو، همان، همانجا.

۴. ابن بلخی، ۴۲۹.

۱. ناصرخسرو، همان، صص ۸۹-۸۸.

۳. همو، همان، ص ۱۱۵.

متعصبانه سلجوقیان، داعیان فاطمی در میانه قرن پنجم هجری توانستند بسیاری از مردم عراق و دیگر نقاط ایران به ویژه فارس، کرمان، اصفهان، ری و نواحی جبال را به کیش اسماعیلی درآوردند.^۱

به این ترتیب، محیط زندگی و شرایط اجتماعی ناصرخسرو همزمان با ورود ترکان سلجوقی، چنان بود که وی نتوانست در مقابل ترک تازیهای آنان تحمل آورد و از این رو شغل دیوانی را که در آن زمان عهده دار بود، به یکباره رها کرد و به بهانه زیارت قبله، آهنگ حج نمود. علاوه بر آن، گرایش وی را به مذهب اسماعیلیه، با توجه به بررسی و شناخت این مذهب، می توان به منزله یک جریان مخالف (شیعه) در مقابل جریان سنی گری سلجوقیان به شمار آورد. در واقع وی گرایشهای ملی را در قالب فعالیت های مذهبی گنجانده بود تا بدین وسیله مخالفت خود را نسبت به حکومت سلجوقیان ابراز دارد.

کتابنامه

- آربری و دیگران، تاریخ ایران کیمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران ۱۳۶۳ ش.
- آیتی خراسانی، محمدحسین، بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قایمات و قهستان، تهران، ۱۳۲۷ ش.
- ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، لیدن، ۱۹۶۷ م.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تهران ۱۳۲۰ ش.
- ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترنج و نیکلسون، توضیح از منصور رستگار فسایی، شیراز ۱۳۷۴ ش.
- ابن جبیر، محمد ابن احمد، رحله، بغداد، [بی تا].
- ابن عبری، غریغوریوس، تاریخ الزمان، ترجمه اسحق ارمله، بیروت ۱۹۸۶ م.
- ابن عدیم، عمر بن احمد، زبدة الحلب من تاریخ حلب، دمشق ۱۹۶۸ م.
- ابن فضلان، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران ۱۳۴۵ ش.
- انطاکی، یحیی بن سعیدی، تاریخ انطاکی، المعروف به صلہ، طرابلس ۱۹۹۰ م.
- اینانج، مکرمین خلیل، «بدلیس»، دانشنامه جهان اسلام، تهران ۱۳۷۵ ش.
- باسورث، ادmond، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران ۱۳۶۴ ش.
- «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (۳۹۰-۶۱۴ ق/ ۱۰۰۰-۱۲۱۷ م)»، تاریخ ایران کیمبریج، از

آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ج ۵، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران ۱۳۶۶ ش.

- برتلس، آ. ی، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور، تهران ۱۳۴۶ ش.

- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، جغرافیای حافظ ابرو: قسمت ربع خراسان، هرات، به کوشش غلامرضا مایل هروی، تهران ۱۳۴۹ ش.

- حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ سمنان، تهران ۱۳۴۱ ش.

- خواندمیر، محمد بن همام الدین، حبیب السیر، تهران ۱۳۶۲ ش.

- دفتری، فرهاد، مختصری در تاریخ اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران ۱۳۷۸ ش.

- راوندی، محمد بن علی، راحة الصدور و آية السرور، به کوشش اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۳۳ ش.

- ریاضی، «تاریخچه طبس»، مجله سالنامه شرق ایران، سال اول، مشهد ۱۳۱۶ ش.

- زوزی، امیر هوشنگ، مرند: دفتری در شناسایی وضع اجتماعی، اقتصادی و تاریخی... تهران ۱۳۵۸ ش.

- ستوده، منوچهر، قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز، تهران ۱۳۶۲ ش.

- سعیدزاده، محسن، بزرگان قاین، قم ۱۳۶۹ ش.

- سعیدی، عباس، «اصفهان»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۹ ش.

- سعیدی رضوانی، عباس، گزیده‌ای از مقالات جغرافیایی، مشهد ۱۳۷۲ ش.

- طاهری، ابوالقاسم، جغرافیای تاریخی خراسان، تهران ۱۳۴۸ ش.

- فضل الله همدانی، رشیدالدین، جامع التواریخ، تهران ۱۳۷۳ ش.

- کاشانی، عبدالله بن علی، زیدة التواریخ، تهران ۱۳۶۶ ش.

- مافروخی اصفهانی، محاسن اصفهان، تهران ۱۳۱۲ ش.

- مقریزی، احمد بن علی، الخطط المقریزیه، بیروت، [بی تا].

- ناصر خسرو، دیوان، تصحیح مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۳ ش.

— زادالمسافرین، به کوشش محمد بذل الرحمن، برلین ۱۳۴۱ ش.

— سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، تهران ۱۳۵۰ ش.

- وزین پور، نادر، «دلایل منطقی ناصر خسرو برای تغییر مذهب»، مجله دانشکده ادبیات و علوم

انسانی، ش ۳، س ۲۴، تهران ۱۳۵۸ ش.

- هانسبرگر، آلیس سی، ناصر خسرو، لعل بدخشان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران ۱۳۸۰ ش.

- یاقوت حموی، معجم البلدان، مصر ۱۹۰۶ م.

- یعقوبی، احمد بن اسحاق، البلدان، قبرس ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۸ م.